

ما برخی از رفتارها، کردارها و کارهای خودمان را از روی عادت انجام می دهیم؛ به همین دلیل هم از خود نمی پرسیم که چرا این گونه است، چرا باید این کارها را بکنیم؟ و بسیار پرسش های دیگر.

هر روز صبح که خورشید زیبا از پشت کوه بیرون می آمد، پروانه از خواب بیدار می شد؛ صورتش را با شبنم گل ها می شست.

چند نفر رفتند و گوشت ها را آوردند. بعضی از گوشت ها خشکیده و بعضی فاسد و بد بو شده بودند. طیب با خون سردی به تگه های گوشت نگاهی کرد و آن ها را یکی یکی بوید.

پس اگر بی هنر و فضیلت باشید، از شما دوری جویند؛ چنان که موش، اگر چه با مردم هم خانه است، چون موزی است، او را از خانه بیرون اندازند و در هلاک آن کوشند.

شاید دیده باشید که در مراسم بزرگ و هنگام اعلام پیروزی قهرمانان در مسابقات ورزشی، سرود ملی کشورها نواخته می شود. همه ی مردم کشور، این سرود کوتاه و شور انگیز را می شناسند، به آن احترام می گذارند و با غرور افتخار آن را می خوانند.

آفتاب، تازه تاریکی شب را کنار زده بود که آریوبرزن، سوار بر اسبی چابک و نیرومند، سپاه خود را از پشت کوه به سوی بلندترین نقطه ی آن به پیش راند.

به نام کوچه ها و خیابان های محل زندگی خود، نگاه کنید! نام این دلاوران و شهیدان وطن را در آنجا می توانید ببینید. هریک از این نام ها بیانگر پایداری، شجاعت و فداکاری فرزندان این مرز و بوم هستند.